

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿لَا أَقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ (۱) وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ (۲) وَالْوَالِدِ وَمَا وَلَدَ (۳) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ (۴) أَمْ يَحْسَبُ أَنْ
لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ (۵) يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا (۶) أَمْ يَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ (۷) أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ (۸) وَلِسَانًا وَ
شَفَتَيْنِ (۹) وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ (۱۰) فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ (۱۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ (۱۲) فَكُ رَقَبَةً (۱۳) أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ
ذِي مَسْعَافَةٍ (۱۴) يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ (۱۵) أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ (۱۶) ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا
بِالْمَرْحَمَةِ (۱۷) أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (۱۸) وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَايَعْنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ (۱۹) عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤَصَّدَةٌ
(۲۰)﴾

سوره مبارکه ای که «علم بالغلبه» آن «بلد» است با سوگند شروع شد سوگند ذات اقدس الهی یا به زمان است یا به زمین یا به موجوداتی که مخلوق خود او در زمان و زمین است. سوگند خدا به زمان در ﴿وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾^۱ است سوگند خدای سبحان به زمین همین سوره است که به بلد سوگند یاد می کند سوگندهای او گاهی با ذکر سبب است گاهی بدون ذکر سبب. در این بخش سوگند با ذکر سبب است، برای اینکه فرمود: سوگند به این شهر در حالی که تو در این شهر هستی که شرف مکان به آن متمکن است، چه اینکه شرف زمان به آن

مترمن است. ليله قدر شرافتش را از نزول قرآن دارد و مانند آن. در بسيارى از ادعیه ماه مبارك رمضان، صيام ماه مبارك رمضان ارزش ماه مبارك رمضان عظمت ماه مبارك رمضان به نزول قرآن ارجاع شده است. در اینجا هم این سوگند به مکه به پاس احترام پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که فرمود: من به این شهر سوگند یاد می‌کنم که در حالی که تو در این شهر هستی، چه اینکه سوگند بعدی هم این چنین است. در سوگند بعدی به خلیل و ذبیح (سلام الله علیهما) سوگند یاد نکرد، فرمود «و والد و ولد» فرمود ﴿وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدٌ﴾؛ یعنی حرمت ذبیح را هم به حرمت خلیل مرتبط کرد اگر می‌فرمود «و والد و ولد» این عدل هم بودند، اما «خلیل من همه بت‌های آزاری بشکست»^۱ حرمت ذبیح را هم به حرمت خلیل باید دانست؛ فرمود ﴿وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدٌ﴾ که حرمت اصلی ذبیح به خلیل (سلام الله علیهما) است.

در تبیین ساختار خلقت انسان گاهی از ضلع بدنی و مادی او سخن به میان می‌آورد مثل بسیاری از آیاتی که ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ طِينٍ﴾^۲ از تراب، از ﴿حَمِئٍ مَسْنُونٍ﴾^۳ و مانند آن. گاهی از عظمت انسان خبر می‌دهد که ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۴؛ گاهی هم خواسته‌های اکثری این مجموعه است، یعنی آن روح که به این بدن تعلق تدبیری بدون حلول و مانند آن برقرار کرد وضع مادی خاصی در بدن هست در دنیا هست که ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾ از یک سو، بیش از پنجاه بار گرایش انسان به ماده و مادی و لذائذ زودگذر است از سوی دیگر. بخش‌های اساسی انسانیت را در معارف الهی و اعتقادات و اخلاق و حقوق می‌داند و در مکه گرچه فرمود: ﴿فِيهِ

۱. دیوان سعدی، غزل ۴۰؛ «دگر به روی کسم دیده بر نمی‌باشد *** خلیل من همه بت‌های آزاری بشکست».

۲. سوره سجده، آیه ۷.

۳. سوره حجر، آیات ۲۶ و ۲۸ و ۳۳.

۴. سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۲.

آيَاتُ بَيِّنَاتٍ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ؛ اما به هر حال مقام ابراهيم را همه جا پاس داشت در اين سوگند هم حرمت آن مقام را نگه داشت حرمت صاحب آن مقام را نگه داشت فرمود: ﴿وَوَالِدٍ﴾.

در جريان آيات بينه که در مکه فراوان است فرمود: ﴿فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ﴾، وجود مبارک پيغمبر (صلی الله عليه و آله و سلم) بيش از همه و پيش از همه آيت الهی داشت و حرمت ویژه را به خود اختصاص داد. آنچه مرحوم کلینی در کافی از وجود مبارک حضرت امير (سلام الله عليه) نقل کرد که «مَا لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ آيَةٌ هِيَ أَكْبَرُ مِنِّي»،^۱ برابر ﴿وَوَالِدٍ﴾^۲ که اينها یک نفس اند، وقتی حضرت امير فرمود: «مَا لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ آيَةٌ هِيَ أَكْبَرُ مِنِّي»، يعنی «ما لله اکبر من رسول الله (صلی الله عليه و آله و سلم)» و همچنين آن ذواتی که در وحدت نورانی سهيم هم اند. خدای سبحان در خلقت انسانی که در دنيا هست و بدن او از آن امور فراوان ياد شده خلق شده است و روحش هم ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ است اين انسان را در آزمون قرار داد. اگر کسی پنجاه سال يا شصت سال يا هفتاد سال دارد زندگی می کند هشتاد سال يا از زمان بلوغ به بعد در کلاس آزمون نشسته است و هر چه خدا به او داده است مورد ابتلاء و امتحان اوست که در سوره «فجر» قبلاً گذشت که انسان گاهی مبتلا به ثروت است گاهی مبتلا به فقر، گاهی مبتلا به سلامت است گاهی مبتلا به بیماری است، گاهی مبتلا به ریاست است گاهی مبتلا به مرئوسیت؛ لذا انسان در کبد و رنج است که هر لحظه در امتحان قرار دارد و بايد از امتحان سرفراز به در آید.

برخی افراد خدماتی هم کردند و دو خیال آنها را گرفت: یکی اینکه چون قدرت مالی داشتند و مال هم قدرت و نفوذ می آورد خیال کرد که کسی بر او سلطه ندارد و از طرفی به زعم خودش مال فراوانی را در راه خیر صرف کرد خیال کرد که کسی نمی داند! اين دو خیال و وهم باطل را قرآن کریم نقل کرد و ابطال کرد فرمود: ﴿أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۰۷.

۲. سوره آل عمران، آیه ۶۱.

يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ» حالا که قدرتی پیدا کرد و این قدرت عاریه‌ای است نمی‌داند که کسی بر او سلطه دارد و بر قدرت او هم مقتدر است؟ و خیال کرد آن خدماتی که انجام داد کسی نمی‌بیند؟ ما به او ابزار دیدن دادیم چگونه خودمان نمی‌بینیم؟ ابزار شنیدن دادیم چگونه خودمان نمی‌شنویم؟ ابزار سخن گفتن دادیم چگونه خودمان گویا نیستیم؟ ﴿أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ﴾؛ کسی او را نمی‌بیند؟ در حالی که ما به او و امثال او وسیله دیدن دادیم خودمان می‌بینیم وسیله سخن گفتن دادیم خودمان گویا هستیم؛ ﴿أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ * وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ﴾ این قبلاً هم گذشت که اگر دو لب نباشد زبان به تنهایی سخن نمی‌گوید.

بعد فرمود: ﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾ در قرآن کریم انسان را مسافر دانست سالک دانست ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾ انسان متحرک است از «دارالفرار» به «دارالقرار» می‌رسد این حرفی در آن نیست؛ اما این یک راه شفاف و مستقیمی دارد که پایانش بهشت است و کجراهه‌ای دارد که پایانش دوزخ است. از آن کجراهه به نجد تعبیر شده است به طریق تعبیر شده است به سبیل تعبیر شده است، اما هرگز به صراط تعبیر نشد. صراط آن راه مستقیمی است که از عمل صالح شروع می‌شود به بهشت ختم می‌شود این دو راه همسان هم نیستند یکی مستقیم است پایانش بهشت است، یکی اعوجاج در آن است پایانش دوزخ است. فرمود ما دو تا نجد را، نجد آن راه گردنه‌دار پرنج است که از او به عقبه هم یاد می‌کنند یا در متن او عقباتی هم وجود دارد. فرمود: ﴿هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾ ولی او باید به نجد حق حرکت است. نجد یعنی طریق، گردنه‌دار، طریق برجسته؛ هیچ کدام از اینها معنای صراط را نمی‌دهند. صراط آن یکی است که به طرف حق است و خیر و سلامت.

بعد فرمود: ﴿فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ﴾؛ گرچه او را ما طرزی راهی راه کردیم که می‌تواند هر دو راه را طی کند، ولی چرا اقتحام نکرد؟ همت نورزید؟ اهتمام نکرد؟ با خودش درگیر نشد؟ جهادهای سه‌گانه را اصغر و اوسط و اکبر را

تحمل نکرد؟ چرا عقبه را طی نکرد؟ ﴿فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ﴾. بعد به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خطاب می‌کند که خطاب این آیه و مانند آیات دیگر، عالمی و جهانی است؛ فرمود: ﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ﴾ ما گفتیم گردنه و کُتَل را طی کند چه چیزی تو را آگاه کرد که کتل و گردنه چیست، ما الان تبیین می‌کنیم ﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ﴾. گردنه رفتن خیلی سخت است فشار نفس از یک سو و رنج و کوشش و خستگی اعضا و جوارح و پا از سوی دیگر، فرمود اینها باید گردنه‌پیمایی کنند نه راهپیمایی. گردنه پیمودن به این است که بنده آزاد کند یا لااقل آزادی مردم را تهدید نکند که این البته از آیه استفاده نمی‌شود ولی به هر حال ما از نظر مسائل حقوقی گذشته از اینکه بهترین فضیلت برای ما آزاد کردن بنده است و اکنون که سخن از بردگی و نظام بردگی رخت بربست باید آزادی مردم را تأمین کنیم، یک؛ جلوی آزادی مردم را نگیریم، دو؛ مردم آزادانه نجدین را بشناسند، سه؛ مختارانه و آزادانه اقتحام عقبه کنند، چهار؛ به هر حال آزادی حرمت ویژه‌ای دارد. ﴿فَكَرَبَةَ﴾ این جزء اقتحام گردنه است، گردنه‌پیمایی است نه راهپیمایی آسان.

از نظر مسائل اقتصادی درست است که اطعام فقرا ﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾؛ اما چند تا خصیصه است که در این سوره مبارکه «بلد» آمده است: یکی اینکه کمک به نیازمند همیشه حسن است اما زمان گرانی و سختی و دشواری، اقتحام گردنه است گردنه‌پیمایی است، ﴿أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ﴾: روز گرانی، روز کمی، روز احتکار محتکران جهنمی و مانند آن که «مَسْغَبَةٌ» یعنی این. در بین همه فقرایی که در عصر گرانی در رنج و توان‌فرسایی به سر می‌برند، رعایت ارحام بیش از دیگران حرمت خاص دارد ﴿يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ﴾. «دَعَّ يَتِيمًا» از معاصی کبیره است که قرآن نهی کرده است؛^۲ فرمود کمک به یتیم خوب است اما مخصوصاً ﴿يَتِيمًا ذَا

۱. سوره انسان، آیه ۸.

۲. سوره ماعون، آیه ۲؛ ﴿يَدْعُ الْيَتِيمَ﴾.

﴿مَقْرَبَةً﴾ که از اقربای آدم باشد، فقیر «ذَا مَقْرَبَةٍ» همین طور است، مریض «ذَا مَقْرَبَةٍ» همین طور است، اسیر «ذَا مَقْرَبَةٍ» همین طور است، جاهل «ذَا مَقْرَبَةٍ» همین طور است. رعایت ارحام سهم تعیین‌کننده‌ای دارد کسی که قریب انسان است نزدیک انسان است ارحام انسان است مهم‌ترین کار این است که آنها را از مشکلات برهانیم. ﴿أَوْ مُسْكِينًا ذَا مَثْرَبَةٍ﴾؛ اولاً روزگار، روزگار گرانی و قحطی و تحدید به تحریم و مانند آن است، پس اقتصاد به دشواری از جامعه دارد عبور می‌کند، در چنین زمان و زمینی مسکین ﴿ذَا مَثْرَبَةٍ﴾ را دریافتن، اقتحام عقبه است؛ ﴿ذَا مَثْرَبَةٍ﴾ یعنی تراب‌نشین، خاک‌نشین، زمین‌نشین. یک وقت است مسکینی است که آلونکی دارد یک وقت است مسکینی است که هیچ پناهگاهی ندارد جزء کارتن‌خواب جدول‌خواب یک نظام است، رسیدن به اینها که «ذَا مَثْرَبَةٍ» است تراب‌گیر است سنگ‌گیر است جدول‌گیر است و مانند آن اقتحام عقبه است، اینها حُسن فعلی است کارهای خوبی است، اینها پیمودن عقبه است.

اما یک وقت است که کسی محور این کارها را انسان‌دوستی می‌داند؛ درست است که انسان‌دوستی حسنه است، اما انسان و انسان‌دوست و انسان‌دوستی همه اینها در مسیر لقای الهی‌اند، همه اینها در «دارالفرار» هستند؛ آنچه به «دارالقرار» می‌رسد این است که فرمود آن حسن فعلی باید با این حسن فاعلی ضمیمه بشود ﴿ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ اگر مؤمن بود و به این خدمات تن در داد به مقصد می‌رسد.

مطلب دیگر آن است که این مثلی است که اضلاع سه‌گانه را باید کاملاً حفظ کند: یکی شناسایی آن مواردی که اگر کسی به آن موارد بار یافت اقتحام عقبه است؛ دوم اینکه ایمان کامل داشته باشد که حسن فاعلی را تأمین می‌کند؛ سوم رهبری دیگران، تبلیغ دیگران، تعلیم دیگران، تربیت دیگران است، دیگران را هم به این راه خیر آشنا کند. در سوره مبارکه «عصر» که در پیش است - به توفیق ذات اقدس الهی - آنجا فرمود: ﴿تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ

تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ^۱ انسان هم خودش در راه باشد، هم نه تنها راه دیگران را نبندد، به دیگران راه نشان بدهد و دیگران را راهی آن راه کند. ﴿ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ که خودش را دریافت، ﴿وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ﴾ دیگران را هدایت کرد؛ عابدانه اقتحام عقبه نکند عالمانه اقتحام عقبه کند یعنی این راه دشوار را با تعلیم و تربیت همراهانی طی کند که عده‌ای هم با او به سر می‌برند، هم تواصی داشته باشند به صبر، هم تواصی داشته باشند بالمرحمة. درست است که در زمان تهدید در زمان تحریم خشکسالی و مانند آن انسان باید از صبر مدد بگیرد ﴿اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾^۲ یعنی صبر سیر است، صبر جوشن است، صبر حُود است، صبر چکمه است که انسان را در جهاد حفظ می‌کند ﴿اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ﴾ و با رحمت و عنایت و گذشت و کرم و سخا و بخشش، دیگران را توصیه کنند. اگر این چنین شد یعنی حسن فعلی از یک سو، حسن فاعلی از سوی دیگر، رعایت کردن حسن فعلی در آن یوم ﴿ذِي مَسْعَةِ﴾ با یتیم ﴿ذَا مَقْرَبَةٍ﴾، مسکین ﴿ذَا مَثْرَبَةٍ﴾ از سوی دیگر؛ تربیت دیگران تبلیغ دیگران تعلیم دیگران که تواصی به صبر است و تواصی «بالمرحمة» از سوی دیگر، اینها تازه اصحاب الیمین هستند اصحاب میمنت هستند؛ راست و چپ معیار نیست، یمن و شؤم معیار است. اصحاب یمین را اصحاب میمنه باید دانست، اصحاب شمال را اصحاب مشئمه باید دانست، شومی زشتی بدی این گاهی با دست راست است گاهی با دست چپ؛ میمنت و برکت گاهی با دست راست است گاهی با دست چپ. درباره ذات اقدس الهی که دارد در شب‌های ماه مبارک رمضان او «بَاسِطُ الْيَدَيْنِ بِالْعَطِيَّةِ»^۳ است. در روایات است که «كُلُّنَا يَدَيْهِ يَمِين»^۴؛ او هر دو دستش راست است خدا دست چپ ندارد. گرچه منزله از دست است، گرچه مبرّای از چپ و راست است، اما او فقط

۱. سوره عصر، آیه ۳.

۲. سوره بقره، آیه ۴۵.

۳. المصباح للكفعمی (جنة الامان الوافیة)، ص ۶۴۷.

۴. المحاسن، ج ۱، ص ۲۶۴.

دست راست دارد. «كِلْتَا يَدَيْهِ يَمِين» و انسان‌های کامل مثل اهل بیت (علیهم السلام) که عالی‌ترین مظهر ذات اقدس الهی‌اند درباره آن ذوات قدسی مخصوصاً وجود مبارک ابی ابراهیم موسی بن جعفر (سلام الله علیهم اجمعین) آمده است که «كِلْتَا يَدَيْهِ يَمِين»^۱ هر دو دست امام کاظم دست راست است؛ امام دست چپ ندارد چون چپ یعنی مشئمه و شوم و زشتی! با دست راست کار خیر انجام می‌دهند چه اینکه با دست چپ. با دست چپ کار خیر انجام می‌دهند چه اینکه با دست راست؛ اصحاب میمنه اینها هستند. اما اگر کسی معارف اعتقادی را تأمین نکرد تحصیل نکرد باور نکرد، راه‌های خیر را طی نکرد، ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا﴾ آنها اصحاب المشئمه‌اند که «کلتا یدیه شمال» «کلتا یدیه مشؤم» با دست راست همان معصیتی را انجام می‌دهد که با دست چپ، با دست چپ همان کارهای شرّ را انجام می‌دهد که با دست راست. آنها اصحاب مشئمه هستند ﴿عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ﴾؛ اینها راه خودشان را راه خیر را راه کمک‌رسانی را به جامعه بستند، تواصی به حق نداشتند، تک‌محور بودند؛ طبق بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) که فرمود: «الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْعَنَمِ لِلذَّبِّ»^۲ کسی که در شرایط عموم از یک سو، و شرایط خصوص از سوی دیگر، تک‌اندیش است تک‌روی دارد بهره تک می‌خواهد او گرفتار عذاب شیطانی است، همان طوری که گوسفند تک‌چر گرفتار گرگ می‌شود.

گاهی گوسفندی که در رمه است یک دسته علف سبزی را در یک کنار دامنه‌ای دید به دنبال آن علف سبز حرکت می‌کند از رمه جدا می‌شود، از تحت صیانت و رهبری و حفظ چوپان جدا می‌شود از مصونیت نگهداشتن کلب آن رمه و مانند آن محروم می‌شود، گرگ او را می‌درد که فرمود: «الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۴، ص ۲۶۰.

۲. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، خطبه ۱۲۷.

الْعَمَّ لِلذَّئِبِ». لذا تواصی به حق لازم است تواصی به صبر لازم است تا انسان در این راه تنها نرود با دیگران این راه را طی کند و با دیگران وارد بهشت بشود.

غرض آن است که دو تا نجد، دو تا صراط نیستند، یکی صراط است یکی کج راهه. دو سبیل یکسان نیستند، یکی سبیل حی است که پایانش بهشت است، یکی سبیل غی است که پایانش دوزخ است. فرمود صحابت غیر از اینکه یک کسی وارد بهشت می شود، اگر فرمود اصحاب میمنه است یعنی این صحابت و همنشینی و همزیستی اینها را رها نمی کند، اینها اصحاب النار هستند؛ این کنایه از آن خلود است. البته مسئله خلود آیا مکث صحیح است یا ابدیت؟ یک نظر دیگری است که درباره گروه خاصی مثل منافقین، مشرکین و ملحدینی که عالماً عامداً کج راهه رفته اند حکم دیگری دارد و گرنه یک مسلمان و موحدی که چند لحظه گناه کرده است، اینها کسانی اند که بعد از یک مقدار سوخت و سوز به شفاعت اهل بیت (علیهم السلام) آزاد می شوند و در روایت آزادی آنها هم آمده است که در پیشانی آنها نوشت هاست «أُولَئِكَ عَتَقَهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ»^۱؛ برای اینکه شرمنده نشوند درخواست می کنند که این آرم از پیشانی اینها پاک بشود و عنایت الهی بعداً شامل اینها می شود و این جمله که اینها آزاد شده از جهنم اند این از چهره آنها زدوده می شود.

فرمود: «عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ» این بسته است؛ بهشت باز است «مُفْتَحَةٌ لَهُمُ الْآبُوابُ»^۲ این آزادی، برکت و برکت دیگر است، نه هیچ کس می تواند بدون اذن وارد بهشت بشود و نه هیچ کس در بهشت است حاضر است از بهشت بیرون برود. آزادی و باز بودن در بهشت نعمتی است روی نعمت، درهای بهشت باز است «مُفْتَحَةٌ لَهُمُ الْآبُوابُ».

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۷۶.

۲. سوره ص، آیه ۵۰.

هیچ جا شما نمی بینید که خدا بفرماید ما در بهشت را می بندیم، برای اینکه نه بیگانه می تواند بیاید نه آشنا از بهشت بیرون می رود ولی خود باز بودن در، نعمت و کرامتی است. اینکه گفتند:

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند *** گِل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند^۱

میخانه الهی طبق تعبیر همین بزرگان، رحمت و کرامت و عنایت الهی است. در رحمت هرگز بسته نیست؛

در میخانه نبود بسته ولی حرمت می *** واجب آمد که ملائک در میخانه زدند^۲

حرمت می مایه بسته شدن شد. خود آزادی نعمتی است گرچه کسی بی اذن قدرت ورود به بهشت ندارد، گرچه هیچ کسی مایل نیست از بهشت بیرون برود، ولی باز بودن در، یک آزادی روی آزادی دیگر است؛ در جهنم عکس این مطلب است نه هیچ کسی حاضر است به جهنم برود و نه هیچ جهنمی می تواند از جهنم بیرون بیاید، او ﴿مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ﴾^۳ است؛ این طور نیست که آزادانه در جهنم بسوزد، او بسته می سوزد، این طور نیست که جای وسیع داشته باشد در جای تنگ می سوزد. کسی که در دنیا جای دیگران را تنگ کرد دیگران را بست دیگران را در محاق انداخت، در جهنم ﴿مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ﴾ اینها بسته غُل و زنجیر هستند و عذاب می بینند. پس اینها که قدرت خروج از جهنم را ندارند و هیچ کسی هم مایل نیست به جهنم برود، اما بسته بودن در، فشاری است روی فشارهای دیگر.

پس «هاهنا امورٌ أربعة» دو امر مربوط به بهشت است دو امر مربوط به جهنم؛ آن امری که مربوط به بهشت این است که هیچ بهشتی حاضر نیست که از بهشت بیرون برود، یک؛ هیچ بیگانه هم مجاز نیست و توان آن را هم ندارد که وارد بهشت شود بدون اجازه، دو؛ ولی در بهشت باز است. دو امر دیگر درباره دوزخ است: هیچ دوزخی قدرت

۱. دیوان حافظ، غزل شماره ۱۸۴.

۲. منسوب به استاد شهریار.

۳. سوره ابراهیم، آیه ۴۹؛ سوره ص، آیه ۳۸.

ندارد از جهنم بیرون برود، یک؛ هیچ غیر دوزخی رغبت نمی‌کند که وارد جهنم بشود، دو؛ ولی در جهنم همیشه بسته است، که عذاب است فوق عذاب. این را می‌گویند «معسر»؛ آن وقت در جهنم که بسته است ﴿فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ﴾^۱ که در سوره‌های دیگر است. درها که بسته می‌شود، گاهی به صورت قفل است که در را قفل می‌کنند گاهی یک پشت‌بند افقی است که این لنگه در را به آن لنگه در مرتبط می‌کند، گاهی ﴿فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ﴾ مثل دزدگیرهایی که از بالا تا پایین دو طرف را به هم می‌بندند این می‌شود ممدّد «عمد ممدّد» دزدگیر است؛ فرمود در جهنم از پشت این طور بسته است، نه اینکه قفل شده باشد، یک؛ نه اینکه پشت‌بست افقی هفت هشت سانتی داشته باشد، دو؛ بلکه از بالا تا پایین نظیر دزدگیر کاملاً این دو لنگه به هم بسته‌اند ﴿فِي عَمَدٍ﴾؛ یعنی عمود و ستونی که ممدّد و طولانی و ممتد است؛ این می‌شود «نار مؤصدة»، این می‌شود «عمد ممدّد» و مانند آن. این عذاب است فوق عذاب دیگر که «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيئات أعمالنا».

«و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته»